



نیستر

توضیح: در فرهنگ معین «نیستر» چنین معنی شده است: آلت فلزی نوك تیز که فسادان (رگ‌زنها) و جراحان به جالی از بدن فرو برند تا خون یا چرك بیرون آید. آلت رگ زدن هم گفته میشود. نیستر زدن نیز در همین فرهنگ بمعنای نیستر به عضوی از بدن زدن است تا خون و چرك از آن خارج شود.

دندان درد:

لیوان آب سرد را که سر کشیدم دوباره دندانم شروع کرد به درد گرفتن. اول مور مور میشد و سعی کردم محلش نگذارم. ولی مثل اینکه این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نبود! رفتم سراغ گنجه قرصها تا چندتائی را بالا بیندازم، بلکه دندان دردم ساکت شود. ولی هر چه گشتم اثری از قرصها نیافتم. آخر من عادت داشتم که هر وقت دندانم درد می‌گیرد يك کپسول «چرك خشك كن»! و چند تا قرص مسكن بخورم تا دردش ساکت شود. ولی این شب مثل اینکه قافیه را باخته بودم و قرصها تمام شده بود و من خبر نداشتم. مانده بودم که شب را با این درد لا کردار چگونه صبح کنم! همینجوری دور خودم می‌پیچیدم و درد میکشیدم که ناگهان فکری به کله‌ام رسید. تندى رفتم و يك دستمال برداشتم و دور فکم پیچیدم و يك گره پایونی روی سرم زدم و سیگاری از روی طاقچه

برداشتم و ضمن روشن کردن، چند پك محکم به آن زدم و دودش را روی دندانم گرفتم تا شاید کمی دندان دردم ساکت شود. از زور درد یواش یواش کرخت شدم و خوابم برد. چشم که باز کردم صبح شده بود و دندان دردم کمی ساکت شده بود. رفتم دستشوئی که آبی به سر و صورتم بزنم که چشمم توی آینه افتاد. دیدم گوشه لپم به اندازه يك کوفته! بالا آمده است. لباس پوشیدم و راهی داروخانه سر کوچه شدم. وارد داروخانه که شدم دیدم بجای محمد آقا، فرد دیگری آنجا ایستاده است. از اصغر آقا صندوقدار داروخانه سراغ محمد آقا را گرفتم. گفت تشریف ندارند، اگر کاری داری به آقای دکتر بگو! جلو رفتم و با آن حال نزار سلام کردم و گفتم: آقای دکتر دوتا کپسول «چرك خشك كن»! بدین. برعکس همیشه دیدم که آقای دکتر بجای اینکه فوری برود و برایم بیاورد، گفت: بی نسخه نمیشه! من که برای اولین

بازار داروخانه محمد آقا چنین حرفی را میشنیدم، در حالی که تعجب کرده بودم، گفتم: آخه آقای دکتر این که چیزی نیست که نسخه بخواد! ولی ایشان دو مرتبه همان حرف را



تکرار کرد. نام یک کپسول دیگر را گفتم. باز گفتم: نسخه میخواد! پیش خودم گفتم که شاید این آقای دکتر تازه آمده و داروها را و جای آنها را درست نمی‌شناسد! و برای اینکه مراد دست بسر کند، ورد نسخه میخواد گرفته! اینبار با انگشت به قفسه پراز داروهای جوراجور پشت سرش اشاره کردم و گفتم: آقای دکتر

اینهاش، از اونا میخوام! با خونسردی ضمن اینکه به قفسه مورد اشاره نگاه میکرد باز گفتم: نسخه میخواد!

من که با آن دندان درد لعنتی و کوفته! مربوطه در گوشه لپم، دیگر داشتم از کوره در می‌رفتم، گفتم: پس یک بسته آسپیرین بدین. هنوز «نون» آسپیرین توی دهنم بود که دیدم آقای دکتر مثل ترقه! از جا پرید و گفت: چی گفتی؟ من که از ترس، دندان دردم را فراموش کرده بودم، گفتم: مگر حرف بدی زدم؟ دکتر با صدای نسبتاً بلندی گفت: آیا میدانی که همین قرص آسپیرین ناقابل، تازه گیها «سندرم ری» میدهد؟ من که از تعجب داشتم علاوه بر دندان درد، دو عدد شاخ! هم روی سرم درمی‌آوردم، گفتم: آخر آقای دکتر، خدا را خوش می‌آید که من با این شکل و شمایل و این دندان درد لعنتی، برای چند تا قرص آسپیرین تا «شهری» بروم؟ اینبار آقای دکتر برخلاف گذشته خنده‌ای کرد و گفت:

شما هم که خیلی از مرحله پرتی! نگفتم: «شهری»، گفتم: «سندرم ری» و چنین ادامه داد که این یکنوع مریضی است که باعث میشود مغز آدم مثله اون کوفته‌ای! که گوشه لپت درآمده ورم کند و بعد هم... خدا آنروز را نیاورد!

من که دیگر از خیر هرچی قرص بود گذشته بودم، سرم را پائین انداختم و دست از پا دراز تر راهی دندانسازی بالای داروخانه شدم تا فکری دیگر برای دندان دردم بکنم.